

کتاب نمیا را می‌توان مرکب از چهار بخش دانست. بخش نخست: بازگشت نمیا به اورشلیم بعنوان نماینده پادشاه پارس، جهت رسیدگی به اوضاع سرزمین یهودا. بخش دوم: بازسازی مزار اورشلیم. بخش سوم: تلاوت تورات توسط عزرا که منبر به اعتراف و توبه قوم اسرائیل از گناهانشان می‌شود. بخش چهارم: سایر فرمات نمیا بعنوان حاکم سرزمین یهودا. یکی از ویژگیهای بارز این کتاب، ثبت و توصیف اعتماد راسخ نمیا بر خداوند، و نیز دعاهای مرتب او به درگاه وی می‌باشد.

گزارش نمیا، پسر حکلیا:

خواهم گردانم. زیرا اورشلیم، مکانی است که برای سکونت برگزیده‌ام.»^۱ «ما خدمتگزاران تو هستیم؛ همان قومی هستیم که تو با قدرت عظیمت نجاتشان دادی. ای خداوند، دعای مرا و دعای سایر بندگان را که از صمیم قلب به تو احترام می‌گذارند، بشنو. التماس می‌کنم حال که نزد پادشاه می‌روم اما دل او را نرم کنی تا درخواست مرا بپذیرد.»
در آن روزها من ساقی پادشاه بودم.

چهار ماه بعد، یک روز وقتی جام شراب را به دست اردشیر پادشاه می‌دادم، از من پرسید: «چرا اینقدر غمگینی؟ به نظر نمی‌رسد بیمار باشی، پس حتماً فکری تو را ناراحت کرده است.» (تا آن روز پادشاه هرگز مرا غمگین ندیده بود.) از این سؤال او بسیار ترسیدم، ولی در جواب گفتم: «پادشاه تا به ابد زنده بماند! وقتی شهری که اجدادم در آن دفن شده‌اند، ویران شده و تمام دروازه‌هایش سوخته، من چطور می‌توانم غمگین باشم؟»
پادشاه پرسید: «درخواستت چیست؟»
آنگاه به خدای آسمانها دعا کردم و بعد جواب دادم: «اگر پادشاه راضی باشند و اگر نظر لطف به من داشته باشند، مرا به سرزمین یهودا بفرستند تا شهر اجدادم را بازسازی کنم.»
پادشاه در حالی که ملکه در کنار او نشسته بود، با رفتن موافقت کرده، پرسید: «سفرت چقدر طول خواهد کشید و چه وقت مراجعت خواهی نمود؟» من

در ماه کیسلو، در بیستمین سال سلطنت اردشیر، وقتی در کاخ سلطنتی شوش بودم، یکی از برادران یهودی‌ام به اسم حنانی با چند نفر دیگر که تازه از سرزمین یهودا آمده بودند، به دیدنم آمدند. از ایشان درباره وضع کسانی که از تبعید بازگشته بودند و نیز اوضاع اورشلیم سؤال کردم.
آنها جواب دادند: «ایشان در شدت تنگی و خواری به سر می‌برند. حصار شهر هنوز خراب است و دروازه‌های سوخته آن تعمیر نشده است.»
وقتی این خبر را شنیدم، نشستم و گریه کردم. از شدت ناراحتی چند روز لب به غذا ندم، و در تمام این مدت در حضور خدای آسمانها مشغول دعا بودم.
در دعا گفتم: «ای خداوند، خدای آسمانها! تو عظیم و مهیب هستی. تو در انجام وعده‌های خود نسبت به کسانی که تو را دوست می‌دارند و دستورات تو را اطاعت می‌کنند، امین هستی.^۲ به من نظر کن و دعای مرا که درباره بندگان، قوم اسرائیل، شب و روز به حضور تو تقدیم می‌کنم، بشنو. اعتراف می‌کنم که ما به تو گناه کرده‌ایم! بلی، من و قوم من مرتکب گناه بزرگی شده‌ایم و دستورات و احکام تو را که توسط خدمتگزار خود موسی به ما دادی، اطاعت نکرده‌ایم. اینک این سخنان خود را که به موسی فرمودی به یاد آور: «اگر گناه کنید، شما را در میان امتهای پراکنده خواهیم ساخت. اما اگر بسوی من بازگردید و از احکام من اطاعت کنید، حتی اگر در دورترین نقاط جهان به تبعید رفته باشید، شما را به اورشلیم باز

نیز زمانی برای بازگشت خود تعیین کردم.
^۷ سپس به پادشاه گفتم: «اگر پادشاه صلاح بدانند، برای حاکمان منطقه غرب رود فرات نامه بنویسند و سفارش مرا به ایشان بکنند تا اجازه بدهند از آن منطقه عبور کنم و به سرزمین یهودا برسم.^۸ یک نامه هم برای آساف، مسئول جنگلهای سلطنتی بنویسند و به او دستور بدهند تا برای بازسازی دروازه‌های قلعه کنار خانه خدا و حصار اورشلیم و خانه خودم، به من چوب بدهد.» پادشاه تمام درخواستهای مرا قبول کرد، زیرا دست مهربان خدایم بر سر من بود.
^۹ وقتی به غرب رود فرات رسیدم، نامه‌های پادشاه را به حاکمان آنجا دادم. (این را هم باید اضافه کنم که پادشاه برای حفظ جانم، چند سردار سپاه و عده‌ای سواره نظام همراه من فرستاده بود.)^{۱۰} ولی وقتی سنبلط (از اهالی حورون) و طوبیا (یکی از مأموران عمومی) شنیدند که من آمده‌ام، بسیار ناراحت شدند، چون دیدند کسی پیدا شده که می‌خواهد به قوم اسرائیل کمک کند.

^{۱۱} من به اورشلیم رفتم و تا سه روز در مورد نقشه‌هایی که خدا درباره اورشلیم در دلم گذاشته بود، با کسی سخن نگفتم. سپس یک شب، چند نفر را با خود برداشتم و از شهر خارج شدم. من سوار الاغ بودم و دیگران پیاده می‌آمدند.^{۱۲} از «دروازه دره» خارج شدم و بطرف «چشمه اژدها» و از آنجا تا «دروازه خاکروبه» رفتم و حصار خراب شده اورشلیم و دروازه‌های سوخته شده آن را از نزدیک دیدم.^{۱۳} سپس به «دروازه چشمه» و «استخر پادشاه» رسیدم، ولی الاغ من نتوانست از میان خرابه‌ها رد شود.^{۱۴} پس بطرف دره قدرون رفتم و از کنار دره، حصار شهر را بازرسی کردم. سپس از راهی که آمده بودم بازگشتم و از «دروازه دره» داخل شهر شدم.

^{۱۵} مقامات شهر نفهمیدند که من به کجا و برای چه منظوری بیرون رفته بودم، چون تا آن موقع درباره نقشه‌هایم به کسی چیزی نگفته بودم. یهودیان اعم از کاهنان، رهبران، بزرگان و حتی کسانی که باید در این کار شرکت کنند از نقشه‌هایم بی‌اطلاع بودند.

^{۱۶} آنگاه به ایشان گفتم: «شما خوب می‌دانید که چه بلایی بسر شهر ما آمده است، شهر ویران شده و دروازه‌هایش سوخته است. بیایید حصار را دوباره بسازیم و خود را از این رسوایی آزاد کنیم!»
^{۱۷} سپس به ایشان گفتم که چه گفتگویی با پادشاه داشته‌ام و چگونه دست خدا در این کار بوده و مرا یاری نموده است. ایشان جواب دادند: «پس دست بکار بشویم و حصار را بسازیم!» و به این ترتیب آماده این کار خیر شدند.

^{۱۸} ولی وقتی سنبلط، طوبیا و جشم عرب از نقشه ما با خبر شدند، ما را مسخره و اهانت کردند و گفتند: «چه می‌کنید؟ آیا خیال دارید به ضد پادشاه شورش کنید؟»
^{۱۹} جواب دادم: «خدای آسمانها، ما را که خدمتگزاران او هستیم یاری خواهد کرد تا این حصار را دوباره بسازیم. ولی شما حق ندارید در امور شهر اورشلیم دخالت کنید، زیرا این شهر هرگز به شما تعلق نداشته است.»

۳ آنگاه الیاشیب که کاهن اعظم بود به اتفاق کاهنان دیگر، حصار شهر را تا «برج صد» و «برج حن‌نیل» بازسازی نمودند. سپس «دروازه گوسفند» را ساختند و درهایش را کار گذاشتند و آن را تقدیس کردند. قسمت دیگر حصار را اهالی اریحا و قسمت بعدی را عده‌ای به سرپرستی زکور (پسر امری) بازسازی کردند.

^۲ پسران هسناه «دروازه ماهی» را برپا کردند. ایشان تیرها و درهای آن را کار گذاشتند و قفلها و پشت بندهایش را وصل کردند. ^۳ مریموت (پسر اوریا ونوه حقوق) قسمت بعدی حصار را تعمیر کرد. در کنار او مشلام (پسر برکیا ونوه مشیزئیل) و صادوق (پسر بعنا) قسمت دیگر را تعمیر کردند. اهالی تقوع قسمت بعدی حصار را بازسازی نمودند، ولی بزرگان ایشان از کارفرمایان اطاعت نکردند و از کار کردن امتناع ورزیدند.

^۴ یویاداع (پسر فاسیج) و مشلام (پسر بسودیا) «دروازه کهنه» را تعمیر نمودند. ایشان تیرها را نصب کردند، درها را کار گذاشتند و قفلها و پشت بندهایش را وصل کردند. ^۵ در کنار ایشان ملتیا اهل جبعون، یادون اهل

عازر (پسر یسوع) که شهردار مصفه بود از روبروی اسلحه‌خانه تا پیچ حصار تعمیر کرد.^{۲۰} قسمت بعدی را باروک (پسر زیبای) از سرپیچ حصار تا دروازهٔ خانه الیاشیب کاهن اعظم بازسازی نمود.^{۲۱} مریموت (پسر اوریا و نوه هقوص) قسمت بعدی حصار را از دروازهٔ خانهٔ الیاشیب تا انتهای خانه‌اش تعمیر کرد.^{۲۲} قسمت‌های دیگر حصار توسط این کاهنان بازسازی شد:

کاهنانی که از حومهٔ اورشلیم بودند قسمت بعدی حصار را تعمیر کردند.^{۲۳} بنیامین، حشوب و عزریا (پسر معسیا و نوه عننیا) قسمت دیگر حصار را که مقابل خانه‌شان قرار داشت تعمیر کردند.^{۲۴} بنوی (پسر حیناداد) قسمت دیگر حصار را از خانهٔ عزریا تا پیچ حصار تعمیر کرد.^{۲۵} و فالال (پسر اوزای) از پیچ حصار تا برج کاخ بالایی پادشاه که نزدیک حیاط زندان است نوسازی کرد. قسمت بعدی را فدایا (پسر فرعوش) تعمیر نمود.^{۲۶} خدمتگزاران خانه خدا که در عوفل زندگی می‌کردند، حصار را از مشرق «دروازه آب» تا برج بیرونی تعمیر کردند.^{۲۷} اهالی تقوع حصار را از برج بیرونی تا «دیوار عوفل» بازسازی کردند.^{۲۸} دسته‌ای از کاهنان نیز قسمتی از حصار را که از «دروازه اسب» شروع می‌شد تعمیر کردند؛ هر یک از ایشان حصار مقابل خانهٔ خود را بازسازی نمودند.

^{۲۹}صادوق (پسر امیر) هم حصار مقابل خانه خود را تعمیر کرد. قسمت بعدی را شمعیا (پسر شکنیا) نگهبان دروازهٔ شرقی، بازسازی نمود.^{۳۰} حننیا (پسر شلمیا) و حانون (پسر ششم صالاف)، قسمت‌های بعدی را تعمیر کردند، مشلام (پسر برکیا) حصار مقابل خانهٔ خود را بازسازی کرد.^{۳۱} ملکیا که از زرگران بود قسمت بعدی حصار را تا خانه‌های خدمتگزاران خانه خدا و خانه‌های تاجران که در مقابل «دروازه بازرسی» قرار داشتند و تا برجی که در پیچ حصار است، تعمیر کرد.^{۳۲} زرگران و تاجران بقیه حصار را تا «دروازه گوسفند» بازسازی نمودند.

۴ وقتی سنبط شنید که ما یهودیان مشغول تعمیر حصار هستیم بشدت عصبانی شد و در حضور

میرونوت و اهالی جبعون و مصفه قسمت بعدی حصار را تا مقر حاکم ناحیهٔ غرب رود فرات تعمیر کردند. ^۳عزی نیل (پسر حرهایا) که از زرگران بود قسمت بعدی را تعمیر کرد. در کنار او حننیا که از عطاران بود قسمت دیگر حصار را بازسازی نمود. به این ترتیب آنها حصار اورشلیم را تا «دیوار عریض» تعمیر کردند. قسمت بعدی را رفایا (پسر حور) تعمیر کرد. او شهردار نصف شهر اورشلیم بود.^{۱۰} پدایا (پسر حروماف) قسمت دیگر حصار را که نزدیک خانه‌اش بود تعمیر کرد. قسمت بعدی را حطوش (پسر حشبنیا) بازسازی نمود.^{۱۱} ملکیا (پسر حاریم) و حشوب (پسر فحت موآب) برج تنورها و قسمت بعدی حصار را تعمیر کردند.^{۱۲} شلوم (پسر هلوحیش) و دختران او قسمت بعدی را ساختند. او شهردار نصف دیگر شهر اورشلیم بود.

^{۱۳}حانون به اتفاق اهالی زانوح «دروازه دره» را ساخت، درها را کار گذاشت و قفلها و پشت‌بندهایش را وصل کرد؛ سپس پانصد متر از حصار را تا «دروازه خاکروبه» تعمیر نمود.

^{۱۴}ملکیا (پسر رکاب)، شهردار بیت هکاریم، «دروازه خاکروبه» را تعمیر کرد و درها را کار گذاشت و قفلها و پشت‌بندهایش را وصل کرد.

^{۱۵}شلون (پسر کلحوزه)، شهردار مصفه، «دروازه چشمه» را تعمیر کرد و تیرها و درها را کار گذاشت و قفلها و پشت‌بندهایش را وصل کرد. سپس حصار را از «حوض سیلوحا» که کنار باغ پادشاه بود تا پله‌هایی که به بخش شهر داود می‌رسید، تعمیر کرد.^{۱۶} در کنار او نحمیا (پسر عزبوق)، شهردار نصف شهر بیت‌صور، حصار را تا مقابل آرامگاه داود و تا مخزن آب و قرارگاه نظامی تعمیر کرد.

^{۱۷}قسمت‌های دیگر حصار توسط این لایوان بازسازی شد:

رحوم (پسر بانی) قسمتی از حصار را تعمیر کرد. حشیا شهردار نصف شهر قعیله، قسمت دیگر حصار را که در ناحیه او واقع شده بود بازسازی نمود.^{۱۸} در کنار او بوای (پسر حیناداد) شهردار نصف دیگر قعیله قسمت بعدی را تعمیر نمود.^{۱۹} قسمت دیگر حصار را

^{۱۴} سپس با در نظر گرفتن موقعیتی که داشتیم، سران قوم و مردم را جمع کردم و به ایشان گفتم: «از کسی نترسید! فراموش نکنید که خداوند، عظیم و مهیب است، پس بخاطر هموطنان و خانه و خانواده خود بجنگید!»

^{۱۵} دشمنان ما فهمیدند که ما به توطئه ایشان پی برده‌ایم و خدا نقشه‌شان را بهم زده است. پس ما سرکار خود بازگشتیم. ^{۱۶} ولی از آن روز به بعد، نصف کارگران کار می‌کردند و نصف دیگر با نیزه و سپر و کمان و زره مسلح شده، نگهبانی می‌دادند. سران قوم از کسانی که مشغول بازسازی حصار بودند حمایت می‌کردند. حتی کسانی که بار می‌بردند با یک دست کار می‌کردند و با دست دیگر اسلحه حمل می‌نمودند. ^{۱۸} هر یک از بنایان نیز در حین کار شمشیر به کمر داشتند. شیپورچی کنار من ایستاده بود تا در صورت مشاهده خطر، شیپور را به صدا درآورد. ^{۱۹} به سران قوم و مردم گفتم: «محل کار ما آنقدر وسیع است که ما روی حصار در فاصله‌ای دور از یکدیگر قرار داریم، ^{۲۰} پس هر وقت صدای شیپور را شنیدید فوری نزد من جمع شوید. خدای ما برای ما خواهد جنگید.»

^{۲۱} ما از طلوع تا غروب آفتاب کار می‌کردیم و همیشه نصف مردها سر پست نگهبانی بودند. ^{۲۲} درضمن به کارفرمایان و دستیاران ایشان گفتم که باید شبها در اورشلیم بمانند تا بتوانیم در شب نگهبانی بدهیم و در روز کار کنیم. ^{۲۳} در تمام این مدت هیچکدام از ما لباس خود را درنیاریم و همیشه با خود اسلحه داشتیم، هم من، هم برادرانم، هم افرادم و هم محافظانم. حتی وقتی برای آب خوردن می‌رفتیم، اسلحه خود را به زمین نمی‌گذاشتیم.

در این وقت جنجال بزرگی برپا شد. عده‌ای از مردان و زنان از یهودیان هم‌نژاد خود شکایت کردند. ^۵ بعضی از آنها می‌گفتند: «تعداد افراد خانواده ما زیاد است و ما نان کافی نداریم که بخوریم و زنده بمانیم.»

همراهان و افسران سامری، ما را مسخره کرده، گفت: «این یهودیان ضعیف چه می‌کنند؟ آیا خیال می‌کنند با تقدیم قربانی می‌توانند در یک روز حصار را بسازند؟ آیا می‌توانند از خرابه‌های این شهر سوخته، سنگهایی برای بازسازی حصار تهیه کنند؟»

^۲ طویبا که در کنار او ایستاده بود با ریشخند گفت: «حصار آنقدر سست است که حتی اگر یک روباه از روی آن رد شود، خراب خواهد شد!»

^۳ آنگاه من دعا کردم: «ای خدای ما، دعای ما را بشنو! بین چگونه ما را مسخره می‌کنند. بگذار هر چه به ما می‌گویند بر سر خودشان بیاید. آنها را به سرزمینی بیگانه تبعید کن تا مزه اسیری را بچشند. ^۴ این بدی ایشان را فراموش نکن و گناهانشان را نبخش، زیرا به ما که حصار را می‌سازیم اهانت کرده‌اند.»

^۶ پس به بازسازی حصار ادامه دادیم و چیزی نگذشت که نصف بلندی آن تمام شد، چون مردم با اشتیاق زیاد کار می‌کردند.

^۷ وقتی سنبلط، طویبا، عرب‌ها، عمونی‌ها و اشدودی‌ها شنیدند که کار بسرعت پیش می‌رود و شکافهای دیوار تعمیر می‌شود، بسیار عصبانی شدند، ^۸ و توطئه چیدند که به اورشلیم حمله کنند و آشوب به پا نمایند و جلو پیشرفت کار را بگیرند. ^۹ ما به حضور خدای خود دعا کردیم و برای حفظ جان خود، در شهر نگهبانی قرار دادیم تا شب و روز نگهبانی بدهند.

^{۱۰} از طرف دیگر، کارفرمایان لب به اعتراض گشوده، گفتند: «کارگران خسته شده‌اند. آوار آنقدر زیاد است که ما به تنهایی نمی‌توانیم آن را جمع کنیم و حصار را تعمیر نماییم.»

^{۱۱} درضمن، دشمنان ما توطئه می‌چیدند که مخفیانه بر سر ما بریزند و نابودمان کنند و جلو کار را بگیرند. ^{۱۲} یهودیانی که در شهرهای دشمنان ما زندگی می‌کردند بارها به ما هشدار دادند که مواظب حمله دشمنان باشیم. ^{۱۳} پس، از هر خاندان نگهبانی تعیین کردم و ایشان را با شمشیر و نیزه و کمان مجهز نمودم تا در پشت حصار بایستند و از قسمتهایی که در آنجا حصار هنوز ساخته نشده بود محافظت کنند.

تمام قوم با صدای بلند گفتند: «آمین!» و از خداوند تشکر کردند و روساء و بزرگان نیز به قول خود وفا کردند.

^{۱۴} در ضمن، در طول دوازده سالی که من حاکم یهودا بودم، یعنی از سال بیستم تا سال سی و دوم سلطنت اردشیر پادشاه پارس، نه خودم و نه برادرانم، از غذای مخصوص حاکمان استفاده نکردیم. ^{۱۵} حاکمان قبلی، علاوه بر خوراک و شرابی که از مردم می‌گرفتند، روزی چهل مثقال نقره نیز از ایشان مطالبه می‌کردند و مأموران آنها نیز بر مردم ظلم می‌کردند، ولی من هرگز چنین کاری نکردم، زیرا از خدا می‌ترسیدم. ^{۱۶} من در کار ساختن حصار شهر مشغول بودم و مزرعه‌ای برای خود نخریدم. از مأمورانم خواستم که وقت خود را صرف تعمیر حصار شهر کنند. ^{۱۷} از این گذشته، علاوه بر مهمانانی که از قوم‌های دیگر داشتیم، هر روز صد و پنجاه نفر از مردم یهود و بزرگانشان سر سفره من خوراک می‌خوردند. ^{۱۸} هر روز یک گاو، شش گوسفند پروری و تعداد زیادی مرغ برای خوراک، و هر ده روز یکبار، مقدار زیادی از انواع گوناگون شرابها تدارک می‌دیدم. با وجود این، هرگز از مردم نخواستم سهمیه مخصوص را که به حاکمان تعلق داشت به من بدهند،

زیرا بار این مردم بقدر کافی سنگین بود.

^{۱۹} ای خدای من، مرا به یاد آور و بسبب آنچه برای این قوم کرده‌ام مرا برکت ده.

۶ سنبلط، طویبا، چشم عرب و بقیه دشمنان ما شنیدند که کار تعمیر حصار رو به اتمام است (هر چند تمام درهای دروازه‌ها را کار نگذاشته بودیم)، ^۲ پس سنبلط و چشم برای من پیغام فرستادند که در یکی از دهات دشت اونو به دیدن ایشان بروم. ولی من پی بردم که می‌خواهند به من آسیبی برسانند؛ ^۳ پس جوابشان را اینطور دادم: «من مشغول کار مهمی هستم و نمی‌توانم دست از کارم بکشم و بدیدن شما بیایم.» ^۴ ایشان چهار بار برای من همان پیغام را فرستادند و من هم هر بار همان جواب را دادم. ^۵ بار پنجم، مأمور سنبلط با یک نامه سرگشاده پیش من آمد؛ ^۶ مضمون نامه چنین بود:

^۳ عده‌ای دیگر می‌گفتند: «ما مجبوریم مزرعه، باغ انگور و حتی خانه خود را گرو بگذاریم تا بتوانیم گندم تهیه کنیم و از گرسنگی تلف نشویم.»

^۴ برخی دیگر نیز می‌گفتند: «ما پول قرض کرده‌ایم تا مالیات مزرعه و تاکستان خود را به پادشاه بپردازیم. ^۵ ما برادران ایشانیم و فرزندان ما هم مثل فرزندان ایشان یهودی‌اند، اما ما مجبوریم بچه‌های خود را بفروشیم. قبلاً بعضی از دختران خود را فروخته‌ایم و پول نداریم آنها را بازخرید کنیم، چون مزرعه‌ها و تاکستانهای ما هم در گرو است.»

^۶ وقتی این شکایت را شنیدم بسیار عصبانی شدم ^۷ و پس از فکر کردن، رؤسا و بزرگان قوم را سرزنش کرده، گفتم: «چرا بر برادران یهودی خود ظلم می‌کنید؟» سپس عده زیادی را جمع کردم و این یهودیان را به پای میز محاکمه کشیده، ^۸ گفتم: «ما تا آنجا که توانستیم برادران یهودی خود را که به اسارت فروخته شده بودند بازخرید کرده‌ایم. حال، شما ایشان را مجبور می‌کنید خود را به شما بفروشند. مگر ممکن است یک یهودی به برادر یهودی خود فروخته شود؟» آنها برای دفاع از خود جوابی نداشتند.

^۹ در ادامه حرف‌هایم گفتم: «کاری که شما می‌کنید خوب نیست! مگر از خدا نمی‌ترسید؟ چرا می‌خواهید کاری کنید که دشمنانمان ما را مسخره کنند. ^{۱۰} من و برادران و افرادم به برادران یهودی، بدون سود پول و غله قرض می‌دهیم. از شما هم می‌خواهم از رباخواری دست بردارید. ^{۱۱} مزرعه‌ها، تاکستانها، باغهای زیتون و خانه‌هایشان را و نیز سودی را که از ایشان گرفته‌اید همین امروز پس بدهید.»

^{۱۲} رؤسا و بزرگان جواب دادند: «آنچه گفتی انجام خواهیم داد. املاکشان را به ایشان پس خواهیم داد و از ایشان چیزی مطالبه نخواهیم کرد.»

آنگاه کاهنان را احضار کردم و از رؤسا و بزرگان خواستم در حضور ایشان قسم بخورند که این کار را خواهند کرد. ^{۱۳} سپس شال کمر خود را بازکرده، تکان دادم و گفتم: «خدا اینچنین شما را از خانه و دارایی‌تان بپکاند، اگر به قول خود وفا نکنید.»

ازدواج کرده بود.^{۱۹} مردم پیش من از طوبیا تعریف می‌کردند، و هر چه از من می‌شنیدند به او خیر می‌دادند. طوبیا هم برای اینکه مرا بترساند، نامه‌های تهدیدآمیز برایم می‌نوشت.

پس از آنکه حصار شهر را تعمیر کردیم و دروازه‌ها را کار گذاشتیم و نگهبانان و نوازندگان و لایوان را سرکار گماشتیم، مسئولیت اداره شهر اورشلیم را به برادر من حننیا و حننیا واگذار کردم. حننیا فرمانده قلعه نظامی و مردی بسیار امین بود و در خداترسی کسی به پای او نمی‌رسید.^{۲۰} به ایشان دستور دادم که صبحها دروازه‌های اورشلیم را بعد از بالا آمدن آفتاب باز کنند و شبها نیز نگهبانان قبل از ترک پستشان دروازه‌ها را ببندند و قفل کنند. در ضمن، گفتم نگهبانانی از اهالی اورشلیم تعیین کنند تا نگهبانی بدهند و هرکس خانه‌اش نزدیک حصار است، نگهبان آن قسمت حصار باشد.^{۲۱} شهر اورشلیم بسیار وسیع بود و جمعیت آن کم، و هنوز خانه‌ها بازسازی نشده بود.

اسامی کسانی که از تبعید بازگشتند

(عزرا ۲: ۱-۷۰)

آنگاه خدای من در دلم گذاشت که تمام سران و بزرگان و اهالی شهر را برای بررسی نسب‌نامه‌هایشان جمع کنم. نسب‌نامه‌های کسانی را که قبلاً به یهودا بازگشته بودند در کتابی با این مضمون یافتم:

«عده زیادی از یهودیانی که نیوکدنصر، پادشاه بابل آنها را اسیر کرده به بابل برده بود، به یهودا و اورشلیم بازگشتند و هرکس به زادگاه خود رفت. رهبران یهودیان در این سفر عبارت بودند از: زروبابل، یهوشع، نحمیا، عزریا، رعمیا، نحمانی، مردخای، بلشان، مسفارت، بغوای، نجوم، بعنه.

نام طایفه‌های یهودیانی که به وطن بازگشتند و تعداد آنها به شرح زیر است:

^{۲۸-۳} از طایفه فرعوش ۲۱۷۲ نفر؛

از طایفه شفطیا ۳۷۲ نفر؛

از طایفه آرح ۶۵۲ نفر؛

«چشم به من می‌گوید که بین مردم شایع شده که تو و یهودیان قصد شورش دارید، و به همین جهت است که دور شهر اورشلیم حصار می‌کشی؛ و بنا به این گزارش، تو می‌خواهی پادشاه ایشان بشوی. از این گذشته انبیایی تعیین کرده‌ای تا در اورشلیم مردم را دور خود جمع کنند و بگویند که نحمیا پادشاه است. مطمئن باش این خبرها به گوش اردشیر پادشاه خواهد رسید. پس بهتر است پیش من بیایی تا در این مورد با هم مشورت کنیم.»

^{۲۹} جواب دادم: «آنچه می‌گویی حقیقت ندارد. اینها ساخته و پرداخته خودت است.»

^{۳۰} آنها می‌خواستند با این حرفها ما را بترسانند تا از کار دست بکشیم. ولی من دعا کردم تا خدا مرا تقویت کند.

^{۳۱} شمعیای (پسر دلایا و نوه مهیط‌نیل) در خانه خود بست نشسته بود و من به دیدنش رفتم. وقتی مرا دید، گفت: «باید هر چه زودتر در خانه خدا مخفی بشویم و درها را قفل کنیم. چون امشب می‌آیند تو را بکشند!»^{۳۲} ولی من جواب دادم: «آیا می‌شود مردی مثل من از خطر فرار کند؟ من حق ندارم برای حفظ جانم داخل خانه خدا بشوم. من هرگز این کار را نمی‌کنم.»

^{۳۳} بعد فهمیدم که پیغام شمعیای از طرف خدا نبود، بلکه طوبیا و سنبلط او را اجیر کرده بودند تا مرا بترسانند و وادار کنند به خانه خدا فرار کنم و مرتکب گناه بشوم تا بتوانند مرا رسوا کنند.

^{۳۴} آنگاه دعا کردم: «ای خدای من، طوبیا و سنبلط را بسزای اعمالشان برسان و نیز به یادآور که چگونه نوعیده نبیه و سایر انبیا می‌خواستند مرا بترسانند.»

^{۳۵} سرانجام کار بازسازی حصار اورشلیم در بیست و پنجم ماه ایلول تمام شد. این کار پنجاه و دو روز طول کشید.^{۳۶} وقتی دشمنان ما که در سرزمینهای مجاور ما بودند این را دیدند، رسوا شدند و فهمیدند که این کار با کمک خدای ما تمام شده است.

^{۳۷} در این مدت نامه‌های زیادی بین طوبیا و بزرگان یهودا رد و بدل شد.^{۳۸} در یهودا بسیاری با او همدست شده بودند، چون هم خودش داماد شکنیا (پسر آرح) بود و هم پسرش یهوحنان با دختر مشلام (پسر برکیا)

از طایفه فحت موآب (که از نسل یسوع و یوآب بود) ۲۸۱۸ نفر؛
 از طایفه عیلام ۱۲۵۴ نفر؛
 از طایفه زتوه ۸۴ نفر؛
 از طایفه زکای ۷۶۰ نفر؛
 از طایفه بنوی ۶۴۸ نفر؛
 از طایفه ببای ۶۲۸ نفر؛
 از طایفه ازجد ۲۳۲۲ نفر؛
 از طایفه ادونیقام ۶۶۷ نفر؛
 از طایفه بغوای ۲۰۶۷ نفر؛
 از طایفه عادین ۶۵۵ نفر؛
 از طایفه آطیر (که از نسل حزقیای بود) ۹۸ نفر؛
 از طایفه حاشوم ۳۲۸ نفر؛
 از طایفه بیصای ۳۲۴ نفر؛
 از طایفه حاریف ۱۱۲ نفر؛
 از طایفه جبعون ۹۵ نفر؛
 از طایفه‌های بیت‌لحم و نطوفه ۱۸۸ نفر؛
 از طایفه عناتوت ۱۲۸ نفر؛
 از طایفه بیت عزموت ۴۲ نفر؛
 از طایفه‌های قریت یعاریم، کفیره،
 و بشیروت ۷۴۳ نفر؛
 از طایفه‌های رامه و جیع ۶۲۱ نفر؛
 از طایفه مخماس ۱۲۲ نفر؛
 از طایفه‌های بیت‌ئیل و عای ۱۲۳ نفر؛
 از طایفه نبوی ۵۲ نفر؛
 از طایفه عیلام ۱۲۵۴ نفر؛
 از طایفه حاریم ۳۲۰ نفر؛
 از طایفه اریحا ۳۴۵ نفر؛
 از طوایف لود، حادید و اونو ۷۲۱ نفر؛
 از طایفه سناعه ۳۹۳۰ نفر.
^{۳۹-۴۲} تعداد کاهنانی که به وطن بازگشتند به شرح زیر است:
 از طایفه یدعیا (که از نسل یسوع بود) ۹۷۳ نفر؛
 از طایفه امیر ۱۰۵۲ نفر؛
 از طایفه فشحور ۱۲۴۷ نفر؛
 از طایفه حاریم ۱۰۱۷ نفر.

^{۴۳} تعداد لاویانی که به وطن بازگشتند به شرح زیر است:
 از طایفه‌های یسوع و قدمی‌ئیل (که از نسل هودویا بودند) ۷۴ نفر؛
 خوانندگان و نوازندگان خانه خدا (که از نسل آساف بودند) ۱۴۸ نفر؛
 نگهبانان خانه خدا (که از نسل شلوم، آطیر، طلمون، عقوب، حطیطا و شوبای بودند) ۱۳۸ نفر.
^{۴۶-۵۶} خدمتگزاران خانه خدا که به وطن بازگشتند از طایفه‌های زیر بودند:
 صیحا، حسوفا، طباعوت، قیروس،
 سیعا، فادون، لبانه، حجابا،
 شلمای، حانان، جدیل، جحر،
 رأیا، رصین، نقودا، جزام، عزه،
 فاسیح، بیسای، معونیم،
 نغوسیم، بقبوق، حقوما، خرهور،
 بصلوت، محیدا، حرشا،
 برقوس، سیسرا، تامح،
 نصیح، حطیفا.
^{۵۷-۵۹} این افراد نیز که از نسل خادمان سلیمان پادشاه بودند به وطن بازگشتند:
 سوطای، صوفرت، فریدا،
 یعله، درقون، جدیل،
 شفظیا، حطیل، فوخرت حطبائیم،
 آمون.
^{۶۰} خدمتگزاران خانه خدا و نسل خادمان سلیمان پادشاه،
 جمعاً ۳۹۲ نفر بودند.
^{۶۱} در این هنگام گروهی دیگر از تل ملح، تل حرشا،
 کروب، ادان و امیر، به اورشلیم و سایر شهرهای یهودا
 بازگشتند. آنها نمی‌توانستند از طریق نسب‌نامه‌های خود
 ثابت کنند که اسرائیلی‌اند. ^{۶۲} اینها از طایفه‌های دلایا،
 طوبیا و نقودا بودند که جمعاً ۶۴۲ نفر می‌شدند.
^{۶۳} از کاهنان سه طایفه به نامهای حبایا و هقوص و
 برزلانی به اورشلیم بازگشتند. (بزرگ طایفه برزلانی
 همان برزلانی است که با یکی از دختران برزلانی
 جلعادی ازدواج کرد و نام خانوادگی او را روی خود
 گذاشت.) ^{۶۴} ولی ایشان چون نتوانستند از طریق نسب

می‌دادند. در طرف راست او متتیا، شمع، عنایا، اوریا، حلقیا، معسیا و در طرف چپ او فدایا، میشائیل، ملکیا، حاشوم، حشبدانه، زکریا و مشلام ایستاده بودند.

^۶عزرا گفت: «سپاس بر خداوند، خدای عظیم!» و تمام قوم دستهای خود را بلند کرده، در جواب گفتند: «آمین!» و روی بر خاک نهاده، خداوند را پرستش کردند.

^۷سپس تمام قوم بر پا ایستادند و لاویان کتاب تورات را برای آنها خواندند و ترجمه و تفسیر کردند تا مردم آن را بفهمند. این لاویان عبارت بودند از: یشوع، بانی، شریبا، یامین، عقوب، شبنای، هودیا، معسیا، قلیطا، عزریا، یوزابا، حنان و فلایا. ^۸وقتی مردم مطالب تورات را شنیدند، گریه کردند.

پس عزرای کاهن و نحمیا که حاکم بود و لاویان که تورات را تفسیر می‌کردند به قوم گفتند: «در چنین روزی نباید گریه کنید! چون امروز روز مقدس خداوند، خدای شماس است. ^۹نهایتاً غمگین باشید، بلکه باید جشن بگیرید و شاد باشید، بخورید و بنوشید و از خوراک خود به فقرا بدهید. این شادی خداوندی، مایه قوت شما خواهد بود!»

^{۱۱}لاویان هم مردم را ساکت می‌کردند و می‌گفتند: «امروز روز مقدسی است، پس گریه نکنید و محزون نباشید.»

^{۱۲}قوم رفتند، خوردند و نوشیدند، خوراک برای فقرا فرستادند و شادی کردند، زیرا کلام خدا را که برای ایشان خوانده شده بود فهمیده بودند.

^{۱۳}روز بعد، سران طایفه‌ها با کاهنان و لاویان نزد عزرا جمع شدند تا مطالب تورات را از او بشنوند. ^{۱۴}وقتی تورات خوانده شد، آنها متوجه شدند که خداوند به موسی فرموده بود قوم اسرائیل در مدتی که عید خیمه‌ها را جشن می‌گیرند، باید در خیمه‌ها زندگی کنند ^{۱۵}و تأکید شده بود که در تمام شهرهای اسرائیل و در شهر اورشلیم، اعلام شود که قوم به کوهها بروند و شاخه‌های درختان زیتون، آس، نخل و سایر درختان سایه‌دار بیاورند و خیمه درست کنند.

^{۱۶}پس قوم رفتند و شاخه‌های درخت آوردند و روی پشت بام و در حیاط خود، در حیاط خانه خدا، در

نامه‌های خود ثابت کنند که از نسل کاهنان هستند، از کهنات اخراج شدند. ^{۱۷}حاکم یهودیان به ایشان اجازه نداد از قربانیهای سهم کاهنان بخورند تا اینکه بوسیله اوریم و تمیم* از طرف خداوند معلوم شود که آیا ایشان واقعاً از نسل کاهنان هستند یا نه.

^{۱۷}و^{۱۸}پس جمعاً ۴۲۳۶۰ نفر به سرزمین یهودا برگشتند. علاوه بر این تعداد، ۷۳۳۷ غلام و کنیز و ۲۴۵ نوازنده مرد و زن نیز به وطن بازگشتند. ^{۱۹}و^{۲۰}آنها ۷۳۶ اسب، ۲۴۵ قاطر، ۴۳۵ شتر و ۶۷۲۰ الاغ با خود بردند.

^{۲۱}و^{۲۲}برخی از مردم برای بازسازی خانه خدا هدایا تقدیم کردند. حاکم یهودیان حدود هشت و نیم کیلوگرم طلا، ۵۰ جام و ۵۳۰ دست لباس برای کاهنان هدیه کرد. سران قوم نیز ۱۶۸ کیلوگرم طلا و ۱۲۵۰ کیلوگرم نقره و بقیه قوم ۱۶۸ کیلوگرم طلا، ۱۴۰ کیلوگرم نقره و ۶۷ دست لباس برای کاهنان تقدیم کردند.

^{۲۳}پس کاهنان، لاویان، نگهبانان، خوانندگان و نوازندگان، خدمتگزاران خانه خدا و بقیه قوم به یهودا آمدند و تا ماه هفتم همه آنها در شهرهای خود مستقر شدند.

در روز اول ماه هفتم، تمام بنی‌اسرائیل به اورشلیم آمدند و در میدان روبروی «دروازه آب» جمع شدند و از عزرای کاهن خواستند تا کتاب تورات موسی را که خداوند به قوم اسرائیل عطا کرده بود، بیاورد و بخواند.

پس عزرا تورات موسی را آورد و بالای یک منبر چوبی رفت که مخصوص این کار ساخته شده بود تا موقع خواندن، همه بتوانند او را ببینند. سپس، در میدان روبروی «دروازه آب» ایستاد و وقتی کتاب را باز کرد، همه به احترام آن بلند شدند. او از صبح زود تا ظهر از کتاب تورات خواند. تمام مردان و زنان و بچه‌هایی که در سنی بودند که می‌توانستند بفهمند، با دقت گوش

* اوریم و تمیم دو شیخ‌ای بودند که بوسیله آنها خواست خدا را تشخیص می‌دادند.

میدان «دروازه آب» و در میدان «دروازه افرایم»، خیمه‌ها درست کردند.^۷ تمام کسانی که از تبعید بازگشته بودند در مدت هفت روز عید، در سایبانهایی که ساخته بودند به سر بردند. آنها بی‌نهایت شاد بودند. از زمان یوشع به بعد، این مراسم رعایت نشده بود.^۸ در آن هفت روز جشن، عزرا هر روز از کتاب تورات می‌خواند. روز هشتم مطابق دستور موسی، جمع شده، با عبادت خدا جشن را به پایان رساندند.

در روز بیست و چهارم همان ماه، بنی‌اسرائیل جمع شدند تا روزه بگیرند. آنها لباس عزا برتن داشتند و بر سر خود خاک ریخته بودند. بنی‌اسرائیل که خود را از تمام بیگانگان جدا کرده بودند ایستادند و به گناهان خود و اجدادشان اعتراف نمودند.^۳ حدود سه ساعت از تورات خداوند، خدایشان با صدای بلند برای ایشان خوانده شد و سه ساعت دیگر به گناهان خود اعتراف کردند و همه خداوند، خدای خود را پرستش نمودند.^۴ سپس یک دسته از لایوان به نامهای یشوع، بانی، قدمی‌نیل، شبنیا، بونی، شربیا، بانی و کنانی روی سکو ایستادند و با صدای بلند نزد خداوند، خدای خود دعا کردند.

آنگاه یشوع، قدمی‌نیل، بانی، حشبنیا، شربیا، هودیا، شبنیا و فتحیاکه همگی از لایوان بودند با این کلمات قوم را در دعا هدایت کردند: «برخیزید و خداوند، خدای خود را که از ازل تا ابد باقی است، ستایش کنید!

«سپاس بر نام پر جلال تو که بالاتر از تمام تمجیدهای ماست! تو تنها خداوند هستی. آسمانها و ستارگان را تو آفریدی؛ زمین و دریا و موجودات آنها را تو به وجود آوردی؛ تو به همه آنها حیات بخشیدی. تمام فرشتگان آسمان، تو را سجده می‌کنند.

ای خداوند، تو همان خدایی هستی که ابرام را انتخاب کردی، او را از شهر اور کلدانی‌ها بیرون آوردی و نام او را به ابراهیم تبدیل نمودی.^۸ او نسبت به تو امین بود و تو با او عهد بستنی و به او وعده دادی که سرزمین کنعانی‌ها، حیثی‌ها، اموری‌ها، فرزی‌ها، یبوسی‌ها و جرجاشی‌ها را به او و به فرزندان او ببخشی. تو به قول خود عمل کردی، زیرا امین هستی.

^۹ «تو رنج و سختی اجداد ما را در مصر دیدی و آه و ناله آنها را در کنار دریای سرخ شنیدی.»^{۱۰} معجزات بزرگی به فرعون و سرداران و قوم او نشان دادی، چون می‌دیدید چگونه مصریها بر اجداد ما ظلم می‌کنند. بسبب این معجزات، شهرت یافتی و شهرت تا به امروز باقی است.^{۱۱} دریا را شکافتی و از میان آب، راهی برای عبور قوم خود آماده ساختی و دشمنانی را که آنها را تعقیب می‌کردند به دریا انداختی و آنها مثل سنگ به ته دریا رفتند و غرق شدند.^{۱۲} در روز، با ستون ابر و در شب با ستون آتش، اجداد ما را در راهی که می‌بایست می‌رفتند هدایت کردی.^{۱۳}

^{۱۴} «تو بر کوه سینا نزول فرمودی و از آسمان با ایشان سخن گفتی و قوانین خوب و احکام راست به ایشان بخشیدی.»^{۱۵} توسط موسی شریعت را به آنان دادی و روز مقدس سبت را عطا کردی.^{۱۶} وقتی گرسنه شدند، از آسمان به ایشان نان دادی، وقتی تشنه بودند، از صخره به ایشان آب دادی. به آنها گفتی به سرزمینی که قسم خورده بودی به ایشان بدهی داخل شوند و آن را به تصرف خود در بیاورند.^{۱۷} ولی اجداد ما متکبر و خودسر بودند و نخواستند از دستورات تو اطاعت کنند.^{۱۸} آنها نه فقط به دستورات تو گوش ندادند و معجزاتی را که برای ایشان کرده بودی فراموش نمودند، بلکه یاغی شدند و رهبری برای خود انتخاب کردند تا دوباره به مصر، سرزمین بردگی برگردند. ولی تو خدائی بخشنده و رحیم و مهربان هستی؛ تو پر از محبت هستی و دیر خشمگین می‌شوی؛ به همین جهت ایشان را ترک نکردی.^{۱۹} با اینکه به تو اهانت نموده مجسمه گوساله‌ای را ساختند و گفتند: «این خدای ماست که ما را از مصر بیرون آورد.» ایشان بطرق مختلف گناه کردند.^{۲۰} ولی تو بسبب رحمت عظیم خود ایشان را در بیابان ترک نکردی و ستون ابر را که هر روز ایشان را هدایت می‌کرد و نیز ستون آتش را که هر شب راه را به ایشان نشان می‌داد، از ایشان دور نساختی.^{۲۱} روح مهربان خود را فرستادی تا ایشان را تعلیم دهد. برای رفع گرسنگی، نان آسمانی را به آنها دادی و برای رفع تشنگی، آب به ایشان بخشیدی.^{۲۲} چهل سال در بیابان از ایشان نگهداری

میدان «دروازه آب» و در میدان «دروازه افرایم»، خیمه‌ها درست کردند.^۷ تمام کسانی که از تبعید بازگشته بودند در مدت هفت روز عید، در سایبانهایی که ساخته بودند به سر بردند. آنها بی‌نهایت شاد بودند. از زمان یوشع به بعد، این مراسم رعایت نشده بود.^۸ در آن هفت روز جشن، عزرا هر روز از کتاب تورات می‌خواند. روز هشتم مطابق دستور موسی، جمع شده، با عبادت خدا جشن را به پایان رساندند.

در روز بیست و چهارم همان ماه، بنی‌اسرائیل جمع شدند تا روزه بگیرند. آنها لباس عزا برتن داشتند و بر سر خود خاک ریخته بودند. بنی‌اسرائیل که خود را از تمام بیگانگان جدا کرده بودند ایستادند و به گناهان خود و اجدادشان اعتراف نمودند.^۳ حدود سه ساعت از تورات خداوند، خدایشان با صدای بلند برای ایشان خوانده شد و سه ساعت دیگر به گناهان خود اعتراف کردند و همه خداوند، خدای خود را پرستش نمودند.^۴ سپس یک دسته از لایوان به نامهای یشوع، بانی، قدمی‌نیل، شبنیا، بونی، شربیا، بانی و کنانی روی سکو ایستادند و با صدای بلند نزد خداوند، خدای خود دعا کردند.

آنگاه یشوع، قدمی‌نیل، بانی، حشبنیا، شربیا، هودیا، شبنیا و فتحیاکه همگی از لایوان بودند با این کلمات قوم را در دعا هدایت کردند: «برخیزید و خداوند، خدای خود را که از ازل تا ابد باقی است، ستایش کنید!

«سپاس بر نام پر جلال تو که بالاتر از تمام تمجیدهای ماست! تو تنها خداوند هستی. آسمانها و ستارگان را تو آفریدی؛ زمین و دریا و موجودات آنها را تو به وجود آوردی؛ تو به همه آنها حیات بخشیدی. تمام فرشتگان آسمان، تو را سجده می‌کنند.

ای خداوند، تو همان خدایی هستی که ابرام را انتخاب کردی، او را از شهر اور کلدانی‌ها بیرون آوردی و نام او را به ابراهیم تبدیل نمودی.^۸ او نسبت به تو امین بود و تو با او عهد بستنی و به او وعده دادی که سرزمین کنعانی‌ها، حیثی‌ها، اموری‌ها، فرزی‌ها، یبوسی‌ها و جرجاشی‌ها را به او و به فرزندان او ببخشی. تو به قول خود عمل کردی، زیرا امین هستی.

خود، ایشان را بکلی از بین نبردی و ترک نگفتی، زیرا تو خدایی رحیم و مهربان هستی!

^{۳۲} «و حال ای خدای ما، ای خدای عظیم و قادر و مهیب که به وعده‌های پر از رحمت خود وفا می‌کنی، این همه رنج و سختی که کشیده‌ایم در نظر تو ناچیز نیاید. از زمانی که پادشاهان آشور بر ما پیروز شدند تا امروز، بلاهای زیادی بر ما و پادشاهان و بزرگان و کاهنان و انبیاء و اجداد ما نازل شده است. ^{۳۳} تو عادل هستی و هر بار که ما را مجازات کرده‌ای به حق بوده است، زیرا ما گناه کرده‌ایم. ^{۳۴} پادشاهان، سران قوم، کاهنان و اجداد ما دستورات تو را اطاعت نکردند و به اخطارهای تو گوش ندادند. ^{۳۵} در سرزمین پهناور و حاصلخیزی که به ایشان دادی از نعمت‌های فراوان تو برخوردار شدند، ولی تو را عبادت نکردند و از اعمال زشت خود دست برنداشتند.

^{۳۶} «اما اینک در این سرزمین حاصلخیز که به اجدادمان دادی تا از آن برخوردار شویم، برده‌ای بیش نیستیم. ^{۳۷} محصول این زمین نصیب پادشاهانی می‌شود که تو بسبب گناهانمان آنها را بر ما مسلط کرده‌ای. آنها هر طور می‌خواهند بر جان و مال ما حکومت می‌کنند و ما در شدت سختی گرفتار هستیم. ^{۳۸} با توجه به این اوضاع، اینک ای خداوند ما با تو پیمان ناگسستگی می‌بندیم تا تو را خدمت کنیم؛ و سران قوم ما همراه لایوان و کاهنان این پیمان را مهر می‌کنند.»

نحمیای حاکم، اولین کسی بود که این پیمان را امضاء کرد. بعد از او صدقیا، سپس افراد

زیر آن را امضا کردند:

^{۱-۲} کاهنان:

سرایا، عزریا، ارمیا،

فشحور، امریا، ملکیا،

حطوش، شبنیا، ملوک،

حاریم، مریموت، عوبدیا،

دانیال، جنتون، باروک،

مشلام، ابیا، میامین،

معزیا، بلجای، شمعیئا.

^{۳-۹} لایوان:

کردی بطوری که هرگز به چیزی محتاج نشدند؛ نه لباسشان پاره شد و نه پاهای ایشان ورم کرد.

^{۲۲} «ایشان را کمک کردی تا قومها را شکست دهند و سرزمین‌هایشان را تصرف کرده، مرزهای خود را وسیع سازند. ایشان سرزمین حبشون را از سیحون پادشاه و سرزمین باشان را از عوج پادشاه گرفتند. ^{۲۳} جمعیت ایشان را به اندازه ستارگان آسمان زیاد کردی و آنها را به سرزمینی آوردی که به اجدادشان وعده داده بودی. ^{۲۴} آنها به سرزمین کنعان داخل شدند و تو اهالی آنجا را مغلوب ایشان ساختی تا هرطور که بخواهند با پادشاهان و مردم آنجا رفتار کنند. ^{۲۵} قوم تو شهرهای حصاردار و زمینهای حاصلخیز را گرفتند، خانه‌هایی را که پر از چیزهای خوب بود از آن خود ساختند، و چاههای آب و باغهای انگور و زیتون و درختان میوه را تصرف کردند. آنها خوردند و سیر شدند و از نعمتهای بی‌حد تو برخوردار گشتند.

^{۲۶} «ولی ایشان نافرمانی کردند و نسبت به تو یاغی شدند. به دستورات تو توجه نکردند و انبیای تو را که سعی داشتند ایشان را بسوی تو باز گردانند، کشتند و با این کارها به تو اهانت نمودند. ^{۲۷} پس تو نیز آنها را در جنگ دشمن اسیر کردی تا بر ایشان ظلم کنند. اما وقتی از ظلم دشمن نزد تو ناله کردند، تو از آسمان، دعای ایشان را شنیدی و بسبب رحمت عظیم خود رهبرانی فرستادی تا ایشان را از جنگ دشمن نجات دهند. ^{۲۸} ولی وقتی از امنیت برخوردار شدند باز گناه کردند. آنگاه تو به دشمن اجازه دادی بر ایشان مسلط شود. با این حال، وقتی قومت بسوی تو بازگشتند و کمک خواستند، از آسمان به ناله ایشان گوش دادی و با رحمت عظیم خود ایشان را بارها نجات بخشیدی.

^{۲۹} به ایشان هشدار دادی تا دستورات تو را اطاعت کنند، ولی بجای اطاعت از احکام حیاتبخش تو، با تکبر و سرسختی از تو رو برگردانیدند و احکام تو را زیر پا گذاشتند. ^{۳۰} سالها با ایشان مدارا کردی و بوسیله روح خود توسط انبیاء به ایشان هشدار دادی، ولی ایشان توجه نکردند. پس باز اجازه دادی قومهای دیگر بر ایشان مسلط شوند. ^{۳۱} ولی باز بسبب رحمت عظیم

یشوع (پسر ازینا)، بنوی (پسر حیناداد)،
 قدمی‌ئیل، شبنیا، هودیا، قلیطا،
 فلایا، حانان، میخا، رحوب،
 حشبنیا، زکور، شربیا، شبنیا،
 هودیا، بانی، بنینو.
^{۱۴-۲۷} سران قوم:
 فرعوش، فحت موآب، عیلام، زتو،
 بانی، بونی، عزجد، بیای،
 ادونیا، بغوای، عودین، عاطیر،
 حزقیا، عزور، هودیا، حاشوم،
 بیصای، حاریف، عناتوت،
 نیبای، مجفیعاش، مشلام،
 حزیر، مشیزئیل، صادوق،
 یدوع، فلطیا، حانان، عنایا،
 هوشع، حننیا، حشوب، هلوحیش،
 فلحا، شوبیق، رحوم، حشبنیا،
 معسیا، اخیا، حانان، عانان،
 ملوک، حاریم، بعنه.

متن پیمان

^{۲۸} ما مردم اسرائیل، کاهنان، لاویان، نگهبانان، دسته سرایندگان، خدمتگزاران خانه خدا، و تمام کسانی که با زنان، پسران و دختران بالغ خویش که با اطاعت از تورات خدا، خود را از قوم‌های بیگانه جدا کرده‌ایم،
^{۲۹} به این وسیله با برادران و سران قوم خود متحد شده، قسم می‌خوریم که دستورات خدا را که توسط خدمتگزارش موسی داده شد اطاعت کنیم؛ و اگر از احکام و اوامر او سرپیچی کنیم لعنت خدا بر ما باشد.
^{۳۰} قول می‌دهیم که نه دختران خود را به پسران غیریهودی بدهیم و نه بگذاریم پسران ما با دختران غیریهودی ازدواج کنند.
^{۳۱} همچنین قول می‌دهیم که اگر قوم‌های بیگانه در روز سبت یا در یکی از روزهای مقدس دیگر بخواهند به ما غله یا چیز دیگری بفروشند، از ایشان نخریم و هر هفت سال یک بار چیزی در زمین نکاریم و قرض برادران یهودی خود را ببخشیم.

^{۳۲} عهد می‌بندیم که هر سال هر یک از ما یک سوم مثقال نقره برای مخارج خانه خدا تقدیم کنیم،^{۳۳} یعنی برای نان مقدس، هدیه آردی و قربانی‌های سوختنی روزانه، قربانی‌های روزهای سبت و جشنهای ماه نو و جشنهای سالیانه، هدایای مقدس دیگر، قربانی گناه برای کفار قوم اسرائیل، و برای تمام خدمات خانه خدای ما.

^{۳۴} ما کاهنان، لاویان و مردم قول می‌دهیم که مطابق دستور تورات، هیزم مورد نیاز قربانگاه خانه خداوند، خدایمان را تهیه کنیم و هر سال قرعه خواهیم انداخت تا معلوم شود چه قبیله‌ای باید این کار را انجام دهد.
^{۳۵} قول می‌دهیم نوبر غله و میوه خود را هر سال به خانه خداوند بیاوریم.
^{۳۶} قول می‌دهیم که پسران ارشد و تمام نخست‌زاده‌های گله و رمه خود را مطابق دستور تورات به خانه خدای خود بیاوریم و به دست کاهنانی که در آنجا خدمت می‌کنند بسپاریم.

^{۳۷} همچنین قول می‌دهیم خمیری را که از نوبر غله تهیه می‌کنیم همراه نوبر انواع میوه‌ها و نوبر شراب تازه و روغن زیتون خود به کاهنانی که در خانه خدا هستند بدهیم. ما ده یک تمام محصولات زمین خود را به لاویانی که در روستاهای ما مسؤول جمع‌آوری ده یک هستند خواهیم داد.^{۳۸} در وقت جمع‌آوری ده یک، کاهنی (که از نسل هارون است) همراه لاویان خواهد بود و لاویان یک دهم از ده یک‌ها را به خانه خدای ما خواهند آورد و آنجا انبار خواهند کرد.^{۳۹} ما مردم اسرائیل و لاویان، این هدایای غله، شراب تازه و روغن زیتون را به خانه خدا خواهیم آورد و در اتاقهایی که وسایل خانه خدا نگهداری می‌شود و کاهنان، نگهبانان و سرایندگان در آنجا زندگی می‌کنند، انبار خواهیم کرد.

قول می‌دهیم که از خانه خدا غافل نشویم.

سران قوم در شهر مقدس اورشلیم ساکن شدند.^{۱۱} از سایر مردم نیز یک دهم به قید قرعه انتخاب شدند تا در اورشلیم ساکن شوند و بقیه در شهرهای دیگر سکونت گزیدند.^۲ در ضمن، کسانی که داوطلبانه به اورشلیم می‌آمدند تا در آنجا زندگی

عمشیسای (عمشیسای پسر عزریل، عزریل پسر اخزای، اخزای پسر مشلیموت، مشلیموت پسر امیر بود). افراد این طایفه ۱۲۸ نفر بودند و همگی جنگجویان شجاعی به شمار می‌آمدند. ایشان زیر نظر زبدی‌ئیل (پسر هجدولیم) خدمت می‌کردند.

^{۱۵}از لاویان:

شمعی (شمعی پسر حشوب، حشوب پسر عزریقام، عزریقام پسر حشوبا، حشوبا پسر بونی بود)؛

شبتای و یوزاباد (دو نفر از سران لاویان بودند و کارهای خارج از خانه خدا را انجام می‌دادند)؛

متنیا (متنیا پسر میکا، میکا پسر زبدی و زبدی پسر آساف بود) او سر دسته سرایندگان خانه خدا بود و مراسم پرستش را رهبری می‌کرد؛

بققی (معاون متنیا)؛

عبدا (عبدا پسر شموع، شموع پسر جلال و جلال پسر یدوتون بود).

^{۱۸}رویهم رفته ۲۸۴ لاوی در شهر مقدس اورشلیم زندگی می‌کردند.

^{۱۹}از نگهبانان:

عقوب، طلومون و بستگان ایشان که جمعاً ۱۷۲ نفر بودند.

^{۲۰}سایر کاهنان و لاویان و بقیه قوم اسرائیل در املاک اجدادی خود در شهرهای دیگر یهودا ماندند.

^{۲۱}خدمتگزاران خانه خدا (که سرپرستان ایشان صیحا و جشفا بودند) در بخشی از اورشلیم به نام عوفل زندگی می‌کردند.

^{۲۲}سرپرست لاویان اورشلیم که در خانه خدا خدمت می‌کردند عزی بود. (عزی پسر بانی، بانی پسر حشوبا، حشوبا پسر متنیا، متنیا پسر میکا و میکا از نسل آساف بود. سرایندگان خانه خدا از طایفه آساف بودند).

^{۲۳}خدمت روزانه دسته سرایندگان طبق مقرراتی که از دربار وضع شده بود، تعیین می‌شد.

^{۲۴}فتحیا (پسر مشیزب‌ئیل، از نسل زارح پسر یهودا)

نماینده مردم اسرائیل در دربار پادشاه پارس بود.

اهالی سایر شهرها

کنند مورد ستایش مردم قرار می‌گرفتند. ^۳سایر مردم همراه عده‌ای از کاهنان، لاویان، خدمتگزاران خانه خدا و نسل خادمان سلیمان پادشاه در املاک اجدادی خود در شهرهای دیگر یهودا باقی ماندند.

این است اسامی رهبران قوم که در اورشلیم ساکن شدند:

^۴از قبیله یهودا:

عتایا (عتایا پسر عزیا، عزیا پسر زکریا، زکریا پسر امریا، امریا پسر شفقیا، شفقیا پسر مهلل‌ئیل و مهلل‌ئیل از نسل فارص بود)؛

معسیا (معسیا پسر باروک، باروک پسر کلحوزه، کلحوزه پسر حزیا، حزیا پسر عدایا، عدایا پسر یویاریب، یویاریب پسر زکریا،

و زکریا پسر شیلونی بود).

جمعاً ۴۶۸ نفر از بزرگان نسل فارص در اورشلیم زندگی می‌کردند.

^۷از قبیله بنیامین:

سلو (سلو پسر مشلام، مشلام پسر یوعید، یوعید پسر فدایا، فدایا پسر قولایا، قولایا پسر معسیا، معسیا

پسر ایتی‌ئیل، ایتی‌ئیل

پسر اشعیا بود)؛

جبای و سلای.

جمعاً ۹۲۸ نفر از قبیله بنیامین در اورشلیم زندگی می‌کردند. سر دسته ایشان یوئیل پسر زکری و معاون

او یهودا پسر هسنوا بود.

^{۱۰-۴}از کاهنان:

یدعیا (پسر یویاریب)؛

یاکین؛

سرایا (سرایا پسر حلقیا، حلقیا پسر مشلام،

مشلام پسر صادوق، صادوق پسر مرایوت،

و مرایوت پسر اخیطوب کاهن اعظم بود). افراد این طایفه که جمعاً ۸۲۲ نفر می‌شدند در خانه خدا خدمت

می‌کردند.

عدایا (عدایا پسر یروحام، یروحام پسر فللیا، فللیا پسر امصی، امصی پسر زکریا، زکریا پسر فشحور و فشحور

پسر ملکیا بود). افراد این طایفه جمعاً ۲۴۲ نفر بودند و از سران خاندانها محسوب می‌شدند.

^۹ یقبقیبا، عنی و همراهان آنها نیز دسته دوم را رهبری می نمودند.

فرزندان یهوشع، کاهن اعظم

^{۱۱} و ^{۱۰} یهوشع پدر یویاقیم،
یویاقیم پدر الیاشیب،
الیاشیب پدر یویاداع،
یویاداع پدر یوناتان،
یوناتان پدر یدوع بود

سران طایفه های کاهنان

^{۱۲-۲۱} اینها سران طایفه های کاهنان بودند که در زمان یویاقیم، کاهن اعظم خدمت می کردند:

کاهن	طایفه
مرايا	سرایا
حننیا	ارمیا
مشلام	عزرا
یهوحانان	امریا
یوناتان	ملوک
یوسف	شبنیا
عدنا	حاریم
حلقای	مرايوت
زکریا	عدو
مشلام	جنتون
زکری	ایبا
فلطای	منیامین و موعدیا
شموع	بلجه
یهوناتان	شمعیا
متنای	یویاریب
عزی	یدعیا
قلای	سلای
عابر	عاموق
حشبیبا	حلقیا
نتن ئیل	یدعیا

^{۲۲} نسب نامه سران طایفه های کاهنان و لاویان در ایام الیاشیب، یهویاداع، یوحانان و یدوع که همزمان با سلطنت داریوش پادشاه پارس بود، ثبت گردید. ^{۲۳} البته

^{۲۵-۳۰} شهرها و روستاهای دیگری که مردم یهودا در آنها زندگی می کردند، عبارت بودند از:

قریه اربع، دیبون، یقبصی ئیل و روستاهای اطراف آنها؛
یشوع، مولاده، بیت فالط،
حصرشوعال، بئر شمع و روستاهای اطراف آن؛
صقلغ، مکونه و روستاهای اطراف آن؛
عین رمون، صرعه، یرموت،
زانوح، عدلام و روستاهای اطراف آنها؛
لاکیش و نواحی اطراف آن، عزیزه و روستاهای اطراف آن.

به این ترتیب مردم یهودا در ناحیه بین بئر شمع و دره هنوم زندگی می کردند.

^{۳۱-۳۵} اهالی قبیله بنیامین در این شهرها سکونت داشتند: جبع، مخماس، عبا، بیت ئیل و روستاهای اطراف آن؛
عناتوت، نوب، عننیه،

حاصور، رامه، جتایم، حادید،

صبعیم، نبلاط، لود، اونو و دره صنعتگران.

^{۳۶} بعضی از لاویان که در سرزمین یهودا بودند، به سرزمین بنیامین فرستاده شدند تا در آنجا ساکن شوند.

اسامی کاهنان و لاویان

این است اسامی کاهنان و لاویانی که همراه **۱۲** زروبابل (پسر شلتی ئیل) و یهوشع به

اورشلیم آمدند:

^{۲-۷} از کاهنان:

سرایا، ارمیا، عزرا،

امریا، ملوک، حطوش،

شکنیا، رحوم، مریموت،

عدو، جنتوی، ایبا،

میامین، معدیا، بلجه،

شمعیا، یویاریب، یدعیا،

سلو، عاموق، حلقیا، یدعیا.

این افراد در زمان یهوشع از رهبران کاهنان بودند.

^۸ از لاویان:

این لاویان دسته اول سرایندگان را رهبری می کردند:

یشوع، بنوی، قدمی ئیل،

شربیا، یهودا، متنیا.

گروه را به عهده داشت.^{۳۷} وقتی ایشان به «دروازه چشمه» رسیدند، از پله‌هایی که به شهر قدیمی داود منتهی می‌شد بالا رفتند، و از کاخ داود گذشته، به حصار «دروازه آب» که در سمت شرقی شهر بود بازگشتند.^{۳۸} گروه دوم نیز سرود خوانان از طرف دیگر راه افتادند. من نیز همراه ایشان بودم. ما از «برج تنور» گذشتیم و به «حصار عریض» رسیدیم.^{۳۹} سپس از بالای «دروازه» و «برج صد» گذشتیم تا به «دروازه گوسفند» رسیدیم. سرانجام کنار دروازه‌ای که به خانه خدا باز می‌شد ایستادیم.

^{۴۰-۴۱} به این ترتیب، این دو گروه، در حال شکرگزاری وارد خانه خدا شدند. کاهنانی که شیپور می‌زدند و در گروه من بودند عبارت بودند از: الیاقیم، معسیا، منیامین، میکایا، الیوعینای، زکریا و حننیا.

^{۴۲} دسته سرایندگان نیز اینها بودند: معسیا، شمعیلا، العازار، عزی، یوحانان، ملکیا، عیلام و عازر. ایشان به سرپرستی یزرحیا با صدای بلند سرود می‌خواندند.

^{۴۳} در آن روز، قربانی‌های زیادی تقدیم کردند و مردم همراه با زنان و فرزندان شادی نمودند، زیرا خدا قلب آنها را مملو از شادی کرده بود. صدای شادی و هلهله اهالی اورشلیم از فاصله دور شنیده می‌شد!

^{۴۴} در آن روز عده‌ای تعیین شدند تا مسئول جمع آوری و نگهداری هدایا، ده‌یک‌ها و نوبر محصولات باشند. آنها می‌بایست هدایا و محصولات را که طبق دستور تورات، سهم کاهنان و لاویان بود از مزرعه‌ها جمع‌آوری کنند. اهالی یهودا از خدمت کاهنان و لاویان خوشحال بودند،^{۴۵} زیرا ایشان آیین تطهیر و سایر خدماتی را که خدا مقرر کرده بود به جا می‌آوردند و دسته سرایندگان و نگهبانان نیز مطابق دستوری که داود و پسرش سلیمان داده بودند به ایشان کمک می‌کردند.^{۴۶} (از زمان قدیم، یعنی از زمان داود و آساف برای دسته سرایندگان، سردهسته تعیین شده بود تا ایشان را در خواندن سرودهای شکرگزاری و پرستش رهبری کنند.)^{۴۷} پس، در زمان زروبابل و نحمیا، بنی‌اسرائیل برای دسته سرایندگان و نگهبانان و لاویان هر روز بطور مرتب خوراک می‌آوردند. لاویان نیز از آنچه که می‌گرفتند سهم کاهنان را به ایشان می‌دادند.

اسامی سران لاویان تا زمان یوحانان پسر الیاشیب در دفاتر رسمی ثبت شد.

^{۴۸} لاویان به سرپرستی حشیا، شریبا و یشوع (پسر قدمی‌ئیل) و همراهان ایشان به چند دسته تقسیم می‌شدند و مطابق رسم داود، مرد خدا، هربار دو دسته در مقابل هم می‌ایستادند و سرودهای شکرگزاری در جواب یکدیگر می‌خواندند.

^{۴۹} نگهبانان خانه خدا که از انبارهای کنار دروازه خانه خدا محافظت می‌کردند عبارت بودند از: متنیا، بققیلا، عوبیدا، مشلام، طلومون، عقوب.^{۴۶} اینها کسانی بودند که در زمان یویاقیم (پسر یهوشع، نوه یهوصادق)، نحمیای حاکم و عزرای معلم و کاهن انجام وظیفه می‌کردند.

نحمیا حصار شهر را تبرک می‌کند

^{۴۷} هنگام تبرک حصار اورشلیم، تمام لاویان از سراسر یهودا به اورشلیم آمدند تا با سرودهای شکرگزاری همراه با نوای دف و بریط و عود، جشن بگیرند و حصار را تبرک نمایند.^{۴۸، ۴۹} دسته سرایندگان لاوی از آبادیهای اطراف اورشلیم که در آنجا برای خود دهکده‌هایی ساخته بودند، یعنی از دهات نطوفات، بیت‌جلجال، جبع و عزموت به اورشلیم آمدند.^{۵۰} کاهنان و لاویان اول خودشان را تطهیر کردند، بعد قوم را و در آخر دروازه‌ها و حصار شهر را.

^{۵۱} من سران یهودا را بر سر حصار بردم و آنها را به دو دسته تقسیم کردم، تا از جهت مخالف هم، شهر را دوربزنند و در حین دور زدن در وصف خدا بسرایند. گروه اول از طرف راست، روی حصار راه افتادند و بطرف «دروازه خاکروبه» رفتند.^{۵۲} هوشعیا در پشت سر سرایندگان حرکت می‌کرد و پشت سر او نیز نصف سران یهودا قرار داشتند.^{۵۳} کسان دیگری که در این گروه بودند عبارت بودند از: عزریا، عزرا، مشلام،^{۵۴} یهودا، بنیامین، شمعیلا، ارمیا،^{۵۵} و نیز کاهنانی که شیپور می‌زدند، زکریا (زکریا پسر یوناتان، یوناتان پسر شمعیلا، شمعیلا پسر متنیا، متنیا پسر میکایا، میکایا پسر زکور و زکور پسر آساف بود)،^{۵۶} و بستگان او شمعیلا، عزرائیل، مللای، جلالای، ماعای، تن‌ئیل، یهودا و حننای آلات موسیقی‌ای با خود داشتند که داود، مرد خدا، تعیین کرده بود. عزرای کاهن رهبری این

^{۱۳} سپس شلمیای کاهن و فدایای لایوی و صادق را که معلم شریعت بودند مأمور نگهداری انبارها نمودم، و حانان (پسر زکور، نوه متنیا) را هم معاون ایشان تعیین کردم، زیرا همه این اشخاص مورد اعتماد مردم بودند. مسئولیت ایشان تقسیم سهمیه بین لایویان بود.

^{۱۴} ای خدای من، کارهای مرا به یاد آور و خدماتی را که برای خانه تو کرده‌ام فراموش نکن.

^{۱۵} در آن روزها در یهودا عده‌ای را دیدم که در روز سبت در چرخشت، انگور له می‌کردند و عده‌ای دیگر غله و شراب و انگور و انجیر و چیزهای دیگر، بار الاغ می‌نمودند تا به اورشلیم ببرند و بفروشدند. پس به ایشان اخطار کردم که در روز سبت این کار را نکنند. ^{۱۶} بعضی از اهالی صور نیز که در اورشلیم ساکن بودند در روز سبت ماهی و کالاهای گوناگون می‌آوردند و به قوم اسرائیل در اورشلیم می‌فروختند.

^{۱۷} آنگاه سران یهودا را توبیخ کرده، گفتم: «این چه کار زشتی است که انجام می‌دهید؟ چرا روز سبت را بی‌حرمت می‌کنید؟ ^{۱۸} آیا برای همین کار نبود که خدا اجدادتان را تنبیه کرد و این شهر را ویران نمود؟ و حال، خود شما هم سبت را بی‌حرمت می‌کنید و باعث می‌شوید غضب خدا بر اسرائیل شعله‌ورتر شود.»

^{۱۹} سپس دستور دادم دروازه‌های شهر اورشلیم را از غروب آفتاب روز جمعه ببندند و تا غروب روز سبت باز نکنند. چند نفر از افراد خود را فرستادم تا دم دروازه‌ها نگهداری بدهند و نگذارند روز سبت چیزی برای فروش به شهر بیاورند. ^{۲۰} تاجران و فروشندگان یکی دویار، جمعه‌ها، بیرون اورشلیم، شب را به سر بردند. ^{۲۱} ولی من ایشان را تهدید کرده، گفتم: «اینجا چکار می‌کنید، چرا شب را پشت دیوار به سر می‌برید؟ اگر بار دیگر این کار را بکنید، متوسل به زور می‌شوم.»

از آن روز به بعد، دیگر روزهای سبت نیامدند. ^{۲۲} سپس به لایویان دستور دادم خود را تطهیر کنند و دم دروازه‌ها نگهداری بدهند تا تقدس روز سبت حفظ شود.

ای خدای من، این کار مرا به یاد آور و برحسب محبت بی‌پایانت به من رحم کن.

۱۳ در همان روز، وقتی تورات موسی برای قوم اسرائیل خوانده می‌شد، این مطلب را در آن یافتند که عمونی‌ها و موآبی‌ها هرگز نباید وارد جماعت قوم خدا شوند. * ^۱ این دستور بدان سبب بود که آنها با نان و آب از بنی‌اسرائیل استقبال نکردند، بلکه بلعام را اجیر نمودند تا ایشان را لعنت کند، ولی خدای ما لعنت او را به برکت تبدیل کرد. ^۲ وقتی این قسمت خوانده شد، قوم اسرائیل افراد بیگانه را از جماعت خود جدا ساختند.

^۳ الیاشیب کاهن که انباردار انبارهای خانه خدا و دوست صمیمی طوییا بود، یکی از اتاقهای بزرگ انبار را به طوییا داده بود. این اتاق قبلاً انبار هدایای آردی، بخور، ظروف خانه خدا، ده یک غله، شراب و روغن زیتون بود. این هدایا متعلق به لایویان، دسته سرایندگان و نگهبانان بود. هدایای مخصوص کاهنان نیز در این اتاق نگهداری می‌شد.

^۴ در این موقع من در اورشلیم نبودم، چون در سال سی و دوم سلطنت اردشیر، پادشاه پارس، که بر بابل حکومت می‌کرد، من نزد او رفته بودم. پس از مدتی دوباره از او اجازه خواستم تا به اورشلیم بازگردم. ^۵ وقتی به اورشلیم رسیدم و از این کار زشت الیاشیب باخبر شدم که در خانه خدا برای طوییا اتاقی فراهم کرده بود بسیار ناراحت شدم و اسباب و اثاثیه او را از اتاق بیرون ریختم. ^۶ سپس دستور دادم اطاق را تطهیر کنند و ظروف خانه خدا، هدایای آردی و بخور را به آنجا بازگردانند.

^۷ در ضمن فهمیدم دسته سرایندگان خانه خدا و سایر لایویان، اورشلیم را ترک گفته و به مزرعه‌های خود بازگشته بودند، زیرا مردم سهمشان را به ایشان نمی‌دادند. ^۸ سپس سران قوم را توبیخ کرده، گفتم: «چرا از خانه خدا غافل مانده‌اید؟» سپس تمام لایویان را جمع کرده، ایشان را دوباره در خانه خدا سر خدمت گذاشتم. ^۹ سپس قوم اسرائیل، بار دیگر ده یک غله، شراب و روغن زیتون خود را به انبارهای خانه خدا آوردند.

* نگاه کنید به تثنیه ۲۳: ۵۳.

^{۲۳} در آن روزها عده‌ای از یهودیان را دیدم که از قوم‌های اشدودی، موآبی و عمونی برای خود زنان گرفته بودند^{۲۴} و نصف فرزندانشان به زبان اشدودی یا سایر زبانها صحبت می‌کردند و زبان عبری را نمی‌فهمیدند.^{۲۵} پس با والدین آنها دعوا کردم، ایشان را لعنت کردم، زدم و موی سرشان را کندم و در حضور خدا قسم دادم که نگذارند فرزندانشان با غیر یهودیان ازدواج کنند.

^{۲۶} سپس گفتم: «آیا این همان گناهی نیست که سلیمان پادشاه مرتکب شد؟ سلیمان در میان پادشاهان دنیا نظیر نداشت. خدا او را دوست می‌داشت و او را پادشاه تمام اسرائیل ساخت؛ ولی با وجود این، همسران بیگانه^{۲۷} سلیمان، او را به بت‌پرستی کشانیدند! حال که شما زنان بیگانه برای خود گرفته و به خدای خویش خیانت کرده‌اید، خیال می‌کنید ما این شرارت شما را تحمل خواهیم کرد؟»

^{۲۸} یکی از پسران یهویداع (پسر الیاشیب کاهن اعظم) دختر سنبط حورونی را به زنی گرفته بود، پس مجبور شدم او را از اورشلیم بیرون کنم.
^{۲۹} ای خدای من، کارهای آنها را فراموش نکن، چون به مقام کاهنی و عهد و پیمان کاهنان و لاویان توهین کرده‌اند.

^{۳۰} پس قوم خدا را از بیگانه‌ها جدا کردم و برای کاهنان و لاویان وظیفه تعیین نمودم تا هرکس بداند چه باید بکند.^{۳۱} ترتیبی دادم تا به موقع برای قربانگاه هیزم بیاورند و نوبر محصولات را جمع‌آوری کنند.
ای خدای من، مرا به یاد آور و برکت ده.